



A Comparative Study of the Exegesis of Verses regarding the Last Will and Ransom according to Exegetes with an Emphasis on the Preferential Rule of the Principle of Non-Abrogation

Seydeh Masoumeh Fatemi * | Muhammad Fakir Mabidi ** | Mahdi Hematian ***

Received: 2023 Feb 12 | Received in revised form: 2022 Aug 19 | Accepted: 2022 Nov 7 | Published: 2023 Jun 22

Abstract

Preferential rules are criteria through which an exegete recognizes the preferred view among different views in the interpretation of verses. The rule of non-abrogation is one of the preferential rules that exegetes rely on. Based on this rule, an exegete gives preference to a rule that corresponds with non-abrogation except in instances where there are definite proofs for abrogation. The goal of this study is to study the approach of Shiite and Sunni exegetes toward this rule in the verses regarding the last will [2: 180] and ransom [47: 4]. This paper has been written utilizing a descriptive-analytic method and a comparative approach. The approach of the exegetes to the abovementioned preferential rule has been studied concerning these two verses and the findings of the study show that the exegetes have paid attention to this rule in the two verses under consideration; however, in some instances, some of them have erred in determining the place and way of the use of this rule. The proponents for the verses of the will and ransom being abrogated differ regarding the argument for abrogation and the studies that have been done show that none of these arguments are considered valid regarding the abrogation of the abovementioned verses.



Keywords: the verse of the will, the verse of ransom, preferential law, the principle of non-abrogation.

* PH.D. candidate, Comparative Exegesis, Al-Mustafa International University, Qom, Iran (corresponding author) | masoumeh_fatemiarjanki@miu.ac.ir. ORCID ID: [0009-0004-6862-4175](https://orcid.org/0009-0004-6862-4175).

** Professor, Al-Mustafa International University, Qom, Iran | m_faker@miu.ac.ir. ORCID ID: [0000-0003-2217-5330](https://orcid.org/0000-0003-2217-5330)

*** PH.D., Quran and Sciences, Al-Mustafa International University, Qom, Iran | mahdi_hematian@miu.ac.ir. ORCID ID: [0009-0006-9982-3153](https://orcid.org/0009-0006-9982-3153)

■ Fatemi, S.M; Fakir Mabidi, M; Hematian, M. (2022) A Comparative Study of the Exegesis of Verses regarding the Last Will and Ransom according to Exegetes with an Emphasis on the Preferential Rule of the Principle of Non-Abrogation. *Comparative Interpretation Research*, 9 (17). 131-157 . Doi: <https://doi.org/10.22091/PTT.2023.7428.2021>.



بررسی تطبیقی تفسیر آیات وصیت و فدا در نظر مفسران با تأکید بر قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ

سیده معصومه فاطمی* | محمد فاکر میبدی** | مهدی همتیان***

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۲/۲۶ | تاریخ اصلاح: ۱۴۰۱/۰۴/۰۵ | تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۵/۲۶ | تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۴/۰۱

چکیده

قواعد ترجیحی، ضوابطی هستند که مفسر در تفسیر آیات قرآن به وسیله آنها، قول راجح را از میان اقوال مختلف شناسایی می‌کند. قاعده اصل عدم نسخ، یکی از قواعد ترجیحی مورد استناد مفسران است. بر اساس این قاعده، مفسر قولی را ترجیح می‌دهد که مطابق با عدم نسخ باشد، مگر در مواردی که دلیل قطعی بر نسخ وجود داشته باشد. هدف این پژوهش، بررسی رویکرد مفسران شیعه و سنی، نسبت به این قاعده در آیات وصیت (بقره/۱۸۰) و فدا (محمد/۴) است. این مقاله با روش توصیفی-تحلیلی و با رویکرد تطبیقی نوشته شده است. رویکرد مفسران به قاعده ترجیحی مورد بحث در این دو آیه بررسی شده و یافته‌های پژوهش، بیان‌گر آن است که در دو آیه مورد نظر، بیشتر مفسران به این قاعده توجه داشته‌اند، اما در مواردی برخی از ایشان در تشخیص محل استفاده از این قاعده و نحوه به کارگیری آن دچار خطا شده‌اند. موافقان منسوخ بودن آیه وصیت و فدا، در مورد دلیل نسخ با یکدیگر اختلاف دارند و با بررسی‌های انجام شده، هیچ کدام از این دلایل به عنوان دلیل معتبر بر وجود نسخ آیات مورد نظر شناخته نمی‌شوند.



واژگان کلیدی: آیه وصیت، آیه فدا، تفسیر تطبیقی، قاعده ترجیحی، اصل عدم نسخ.

* دانشجوی دکتری رشته تفسیر تطبیقی جامعه المصطفی قم (نویسنده مسئول) | Masoumeh_fatemiarjanki@miu.ac.ir

** استاد جامعه المصطفی | m_faker@miu.ac.ir

*** استاد دکتری قرآن و علوم، جامعه المصطفی قم | Mahdi_hematian@miu.ac.ir

□ فاطمی، سیده معصومه؛ فاکر میبدی، محمد؛ همتیان، مهدی. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی تفسیر آیات وصیت و فدا در نظر

مفسران با تأکید بر قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ، پژوهش‌های تفسیر تطبیقی. ۹ (۷)، ۱۳۱-۱۵۷. Doi:

10.22091/PTT.2023.7428.2021

مقدمه

مفسران و صاحب‌نظران علوم قرآنی در تفسیر آیات قرآن، اقوال و نظریات گوناگونی عرضه کرده‌اند که نشان از دقت نظر آنان و تفاوت دیدگاه‌ها و مسلک‌های تفسیری دارد. اهمیت موضوع درجایی به چشم می‌خورد که گاهی اقوال، به گونه‌ای است که امکان ندارد همه آن‌ها درست باشد و یا این که همه اقوال در وزان هم نیستند؛ پس باید دید که ملاک ترجیح یک قول بر اقوال دیگر چیست و این ملاکات تحلیل و نقد شوند. با توجه به این که تحلیل و بررسی انتخاب ملاک ترجیح اقوال در تفاسیر فریقین، به نوعی بیان‌کننده شیوه درست تفسیر و انتخاب قول راجح در تفاسیر است، پس لازم است با مراجعه به نص قرآن و شناخت ناسخ و منسوخ آیات، قواعد ترجیح متعلق به نسخ قرآن از جمله قاعده اصل عدم نسخ بررسی شود. تاکنون تحقیقی درباره قواعد ترجیح در نوشته‌های فارسی‌زبان صورت نگرفته و این پژوهش می‌تواند راهگشای پژوهش‌گران در این عرصه باشد. در این پژوهش، به بررسی ملاک ترجیح یک قول بر اقوال دیگر در مورد نسخ آیات وصیت و فدا پرداخته می‌شود. باید دید که مفسر موردنظر بر اساس قاعده و معیاری این قول را ترجیح داده است. این مقاله با تکیه بر قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ، به دنبال بررسی تطبیقی تفسیر دو آیه وصیت (بقره/۱۸۰) و فدا (محمد/۴) در نظر مفسران فریقین و در نهایت تحلیل و نقد تعلیلات آن‌ها در این جهت است تا از این رهگذر تفسیر درست آیات روشن گردد.

پیشینه بحث قواعد ترجیح در پژوهش‌های پژوهش‌گران شیعه یافت نمی‌شود؛ تنها محققان اهل سنت تحقیقاتی در تفاسیر مهم خود انجام داده‌اند؛ از جمله: رساله‌ای با عنوان *قواعد الترجیح المتعلقة بالنص عند ابن عاشور فی تفسیر التحرير والتنویر*، نوشته عبیر بنت عبدالله نعیم و کتابی با عنوان *دراسات فی قواعد الترجیح المتعلقة بالنص القرآنی فی ضوء ترجیحات الرازی*، نوشته عبدالله بن عبدالرحمان الرومی نگاشته شده است. همچنین کتاب *قواعد الترجیح عند المفسرین*، نوشته دکتر حسین حربی، بدون تمرکز بر تفسیر خاصی، به موضوع قواعد ترجیح پرداخته است؛ بنابراین هیچ تحقیق مستقلی با این موضوع در تفاسیر شیعی نسبت به هیچ آیه‌ای انجام نشده و این مقاله بر آن است تا یکی از قواعد مهم ترجیحی را در دو آیه وصیت و فدا بررسی نماید و با ساختاری مقارن و مقایسه‌ای، رأی برخی از مفسران را در مورد این قاعده تحلیل و نقد کند.

مفهوم شناسی

الف) قاعده ترجیحی

۱. قاعده ترجیحی در دانش اصول فقه

اصولیان در باب تعادل و ترجیح در مورد قاعده ترجیح، به تفصیل سخن گفته‌اند. شیخ انصاری در تعریف قاعده ترجیح می‌گوید:

«الترجیح: تقدیم إحدى الأمارتين على الأخرى في العمل؛ لمزية لها عليها بوجه من الوجوه» (انصاری، ۱۴۲۸ ق، ج ۴، ص ۴۷)

«تقدیم یکی از دو اماره بر دیگری در عمل به خاطر مزیت و رجحانی که در آن اماره وجود دارد».

برخی از اصولیان در مقام اشکال به تعریف قبل، معتقدند که تقدیم یکی از دو اماره بر دیگری ترجیح به حساب نمی‌آید، بلکه به سبب تقدیم یکی از امارات بر دیگری ترجیح گفته می‌شود (نک. رشتی، بی‌تا، ص ۴۲۸). با توجه به این که تعریف شیخ انصاری از ترجیح به معنای باب تفعلیل نزدیک‌تر است، تعریف شیخ نسبت به تعریف دیگران صریح‌تر است.

۲. قاعده ترجیحی در دانش تفسیر

قاعده ترجیحی در دانش تفسیر، یک اصطلاح ترکیبی است که متقدمان به آن نپرداخته‌اند. در میان متأخران دکتر حربی در تعریف قاعده ترجیح می‌نویسد:

«قواعد ترجیح، ضوابطی هستند که مفسر در تفسیر آیات قرآن به وسیله آن‌ها قول راجح را از میان اقوال مختلف شناسایی می‌کند». (حربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۳۹)

بنابراین قاعده ترجیحی در موازنه بین اقوال به کار می‌رود. ممکن است بین قاعده ترجیحی و قاعده تفسیری خلط شود، اما باید گفت که موضوع قاعده تفسیری، تفسیر قرآن است و برای فهم بهتر از آیات، به کار گرفته می‌شوند و موضوع قاعده ترجیحی اقوال مفسران است و در مسیر شناخت قول راجح از میان اقوال مختلف کاربرد دارند (النعم، ۱۴۳۶، ص ۱۲۳). این دو اصطلاح در عین داشتن تفاوت، تداخل آشکاری باهم دارند و به عبارت دیگر می‌توان گفت: رابط قواعد تفسیری با قواعد ترجیحی عام و خاص مطلق است؛ به این بیان که هر قاعده ترجیحی، در اصل قاعده‌ای از قواعد تفسیر است.

ب) اصل

اصل در لغت به معنای اساس و پایه هر چیزی است و در بیشتر کتاب‌های لغت، معنای اصل با عبارت "اسفل الشئ" آمده؛ یعنی پایین‌ترین نقطه هر چیزی؛ به عبارت دیگر اصل به معنای بن و اساس هر چیزی است. (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۱۵۶؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۱۱، ص ۱۶؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۱، ص ۱۰۹؛ زبیدی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۸)

شیخ انصاری در تعریف اصل در قاعده اصل لزوم، چهار معنا برای آن بیان کرده است:

۱) اصل به معنای راجح (غلبه)؛

۲) اصل به معنای قاعده مستفاد از عموماتی که هنگام شک در بعضی از افراد و

یا احوال رجوع به آن واجب است؛

۳) اصل به معنای اصل استصحاب؛

۴) اصل به معنای لغوی‌اش. (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۵، ص ۱۴)

تصور هر یک از این چهار معنا برای واژه اصل، در قاعده اصل عدم نسخ محتمل است، ولی قطعاً یکی از آن‌ها مورد نظر است. احتمال دارد اصل به معنای راجح یا همان غلبه باشد؛ پس میان نسخ و عدم نسخ، غلبه با عدم نسخ است. اصل در این مورد می‌تواند به معنای قاعده مستفاد از عمومات باشد؛ البته اگر عموماتی داشته باشیم که بتوان قاعده عدم نسخ را از آن به دست آورد. بنا بر قول برخی از علمای اصول، ممکن است اصل در این قاعده به معنای استصحاب باشد؛ یعنی ما به عدم نسخ در ابتدای نزول آیات قرآن یقین داریم و الان به نسخ آیه‌ای شک می‌کنیم؛ پس یقین سابق را استصحاب می‌کنیم و می‌گوییم که اصل عدم نسخ آیه است.

برخی از اصولیان، منکر معنای استصحاب برای این مورد شده‌اند - آن‌هم به دلیل این که حتی کسانی که اصل استصحاب را قبول ندارند، به اصل عدم نسخ معتقدند - ولی استدلال فوق حاکی از این است که این معنا در اینجا درست نیست (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۶۱). اصل به معنای لغوی‌اش (پایه و اساس) نیز در اینجا می‌تواند مورد نظر باشد.

به نظر می‌رسد معنای اول یعنی رجحان و غلبه، بهترین معنای اصل در مورد قاعده عدم نسخ است؛ زیرا این اصل، یک اصل عقلایی است و اصول عقلایی بر اساس غلبه نزد عقلا محقق می‌شود و عقلا در مواردی که قانون‌گذار قانونی صادر کرده، غالباً در منسوخ شدن آن

قانون شک نمی‌کنند؛ زیرا روش عقلا، معمولاً اعتنا به همان قانون قبلی است مگر این که دلیل معتبری داشته باشند.

ج) نسخ

نسخ در لغت، به معنای ازاله امری است که به آن عمل می‌شده و سپس امر دیگری جایگزین آن گردیده است (فراهیدی، ۱۴۱۰، ج ۴، ص ۲۰۱؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ج ۵، ص ۴۲۴). درجایی هم نسخ به معنای باطل کردن چیزی و جایگزین کردن چیزی دیگر به جای آن است؛ مثل ازاله حکم آیه با آیه دیگر که جایگزین حکم قبلی می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ج ۳، ص ۶۱؛ راغب، ۱۴۱۲، ص ۸۰۱). نسخ در دوران رسول‌الله (ص) و صحابه و دوره‌های بعد بیشتر به همین معنا به کار رفته است. (خویی، ۱۴۲۱، ص ۲۷۵)

نسخ در اصطلاح دانشمندان، به معنای برداشتن حکم ثابتی در دین در اثر گذشتن وقت و زمان عمل به آن حکم است - چه این حکم برداشته شده از احکام تکلیفی باشد و چه از احکام وضعی (سبحانی، ۱۴۲۱، ج ۱۰، ص ۳۶۴) - شرط ثابت در این تعریف اهمیت دارد؛ بنابراین حکمی که ثابت و همیشگی نیست مثل وجوب روزه در ماه رمضان، با سپری شدن ماه رمضان حکم روزه نیز برداشته می‌شود؛ پس برداشته شدن حکم با تغییر موضوع نسخ نیست (خویی، ۱۴۲۱، ص ۲۷۷). ظاهر عبارات علما در تعریف اصطلاحی نسخ متفاوت است؛ ولی اصل بیان همه ایشان یک حقیقت است و آن نسخ به معنای برداشته شدن حکم ثابت پیشین و جایگزینی حکمی دیگر به جای آن است. (معرفت، ۱۴۱۰، ج ۲، ص ۲۷۴؛ زرقانی، بی‌تا، ج ۲، ص ۷۲)

تبیین قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ

در موارد شک در تحقق نسخ یک آیه، اصل عدم نسخ است؛ یعنی چنانچه میان مفسران در مورد تحقق نسخ در آیه‌ای اختلاف شود، قول به نسخ تنها به شرط وجود دلیل قطعی پذیرفته می‌شود و در صورت نبود دلیل قطعی مبنی بر تحقق نسخ، قول عدم نسخ پذیرفته می‌شود و این همان قاعده اصل عدم نسخ است. (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۶۰؛ حربی، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۱)

بسیاری از مفسران فریقین در تفسیر برخی از آیاتی که ادعای نسخ بر آن‌ها شده است، بر ترجیح عدم نسخ آیات بر اساس اصل عدم نسخ تأکید کرده و به خاطر نبود دلیل معتبر، قائل به

عدم تحقق نسخ شده‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۱۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۱۷۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۳۸۳؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۹۳؛ حلی سیوری، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۹۰؛ اردبیلی، بی‌تا، ص ۱۸۱ و ۴۷۰؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۵، ص ۳۷؛ رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۳، ص ۱۷۰؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۶۸). برخی از علمای اصولی نیز در مبحث دوران امر بین نسخ و تخصیص به این قاعده اشاره کرده‌اند (سبزواری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۴۵). همچنین ایشان این اصل را مورد اجماع علمای اسلام دانسته است. (مظفر، ۱۴۳۰، ج ۳، ص ۶۰)

تطبیق قاعده ترجیح اصل عدم نسخ بر آیات

۱. آیه وصیت

* كَتَبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمُ الْمَوْتَ أَنْ تَرَكَ خَيْرًا لَوَالِدَيْهِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ* (بقره/۱۸۰)

«بر شما نوشته شده هنگامی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، اگر چیز خوبی (مالی) از خود برای پدر و مادر و نزدیکان به‌جای گذارده، به‌طور شایسته وصیت کند. این حقی است بر پرهیزکاران.»

در مورد نسخ شدن و یا نسخ نشدن آیه فوق میان مفسران اختلاف است؛ برخی از ایشان، به منسوخ شدن آیه با آیات ارث از جمله آیه ۱۱ نساء معتقدند. توضیح این که در آیه *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُّ ...*^۱؛ خداوند میزان ارث را برای "اقرین" به‌عنوان حقی مقرر فرموده است و چنانچه آیه وصیت بر وجوب وصیت دلالت کند، آنگاه این دو آیه باهم تنافی دارند؛ زیرا با نزول آیه ارث، خداوند تکلیف اموال را مشخص فرموده و این برخلاف مفاد آیه وصیت است که افراد دم مرگ را ملزم می‌کند در مورد اموالشان برای والدین و خویشان‌شان وصیت کنند. همین تنافی باعث شده بیشتر مفسران اهل سنت، قائل به ناسخ بودن آیه ارث نسبت به آیه وصیت گردند، در حالی که مخالفان ایشان طبق قاعده اصل عدم نسخ، به عدم منسوخ شدن آیه وصیت معتقدند.

^۱ «خداوند درباره فرزندان به شما سفارش می‌کند که سهم پسر، به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما، بیش از دو دختر باشند، دوسوم میراث از آن‌هاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی از آن اوست؛ و برای هر یک از پدر و مادر او، یک‌ششم میراث است، اگر فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد و پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک‌سوم است؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک‌ششم می‌برد».

نخست. موافقان نسخ آیه وصیت

بیشتر مفسران اهل سنت، قائل به نسخ آیه وصیت با نزول آیه ارث هستند؛ برای مثال ابن عطیه، قرطبی، ابوحیان، ابن کثیر، شوکانی و آلوسی، این آیه را منسوخ دانسته‌اند؛ هرچند ایشان در دلیل نسخ با یکدیگر اختلاف دارند (ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۱، ص ۲۴۸؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۶۳؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۵۷؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۶۰؛ شوکانی، ۱۴۱۴، ج ۱، ص ۲۰۶؛ آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۵۱). برخی آیه ارث را ناسخ آیه وصیت ندانسته و جمع میان آیات به‌ظاهر متنافی را در اینجا ممکن دانسته‌اند، ولی همچنان معتقدند که آیه وصیت نسخ شده است. ایشان ناسخ را روایتی دانسته‌اند که اگرچه در زمره اخبار آحاد قرار می‌گیرد، به جهت شهرت و پذیرش عمومی، آن را از حیث اهمیت ملحق به اخبار متواتر دانسته‌اند. (زمخشری، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۲۲۴؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۵۸)

برخی دیگر از قائلان به نسخ، به اجماع نیز به‌عنوان ناسخ اشاره کرده، اجماع را دلیلی بر منسوخ بودن آیه می‌دانند (ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۳۶۱). ابن عاشور معتقد است:

«حکم وجوب وصیت در آیه وصیت توسط آیات ارث نسخ شده ولی استحباب آن باقی است؛ این بنا بر قاعده‌ای است که می‌گوید: حکم وجوب هرگاه نسخ شود، استحباب آن باقی می‌ماند و طرفداران زیادی دارد از جمله: حسن، قتاده، نخعی، شعبی، مالک، ابوحنیفه، شافعی و...». (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۱۴۸)

وی برای تأیید مدعای خویش، به چند روایت استناد کرده که گویای ناسخ بودن آیه ارث هستند؛ از جمله روایتی است که بخاری در تفسیر سوره نساء از جابر بن عبدالله نقل کرده که «پیامبر اکرم (ص) به همراه ابوبکر از من عیادت کردند درحالی که (از شدت مریضی) عقلی برایم نمانده بود. در آن حال حضرت آبی درخواست کرد و با آن آب وضو گرفت و قطراتی از آن آب را بر من پاشید و من خوب شدم. آنگاه در مورد مال من از ایشان سؤال نمودم که با آن چه کنم که آیه فرایض نازل شد».^۱

ابن عاشور به قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ معتقد است و نسخ را تنها در صورتی

^۱. «ففي البخاري في تفسير سورة النساء عن جابر بن عبد الله قال: عاذني النبي و ابوبكر في بني سلمة ماشيين فوجدني النبي لا أعقل فدعا بماء فتوضأ منه ثم رش علي فأفقت فقلت: ما تأمرني أن أصنع في مالي يا رسول الله فنزلت: *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ*...». [نساء/ ۱۱]

می‌پذیرد که دلیل قطعی بر آن وجود داشته باشد. در اینجا نیز اگرچه اصل، عدم نسخ آیه وصیت است، چون روایات معتبری از نظر وی بر نسخ شدن آن وجود دارد، نسخ را پذیرفته و این روایات را بر اصل عدم نسخ حاکم دانسته است.

بررسی

موافقان نسخ برای اثبات ادعای خود به دلایلی استناد کرده‌اند:

دلیل اول: برخی معتقدند که این آیه با آیه ارث (نساء/۱۱) نسخ شده است. این سخن به چند علت مردود است:

۱. عدم تنافی آیات مورد بحث

بیشتر مفسران قول نسخ آیه وصیت توسط آیات ارث را رد می‌کنند؛ زیرا میان آیات وصیت و ارث تنافی ندیده و جمع میان آیات مورد بحث را ممکن دانسته‌اند (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷). در حقیقت می‌توان با این بیان میان این آیات جمع نمود: خداوند در آیه وصیت، مؤمنان را به وصیت اموالشان در حد مجاز (ثلث مال) چه به امر واجب و چه مستحب توصیه فرموده و در آیات ارث نیز تکلیف بقیه اموال مشخص شده که بر اساس ضوابط فقهی به وارثان می‌رسد؛ همچنین می‌توان گفت: آیه وصیت و آیات ارث، نه تنها باهم تعارضی ندارند بلکه آیات ارث، آیه وصیت را تأیید می‌کنند؛ زیرا در این آیات تقدیم وصیت بر تقسیم ارث به صراحت آمده و بیان می‌کند که قبل از عمل به وصیت نوبت به ارث نمی‌رسد.^۱

۲. عدم اثبات تأخر آیات ارث بر آیه وصیت

اثبات تأخر آیه ناسخ بر آیه منسوخ به لحاظ ترتیب نزول، یکی از شروط نسخ است. اثبات تأخر نزولی آیات ارث بر آیه وصیت بر عهده مدعیان نسخ است. از آنجایی که برخی از

۱. *يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعاً فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا (۱۱) وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلَكُمْ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبْعُ مِمَّا تَرَكَنَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَلَهُ أَخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرِ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ* (۱۲).

مفسران معتقدند که هیچ دلیلی بر اثبات تقدم و تأخر آیات مورد بحث وجود ندارد، ادعای نسخ همچنان بدون دلیل مانده است. (نک. رشید رضا، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۷)

۳. لحن آیه وصیت، لحن آیه منسوخ نیست

برخی از مفسران در مورد آیات منسوخ، معتقدند که آیات منسوخ معمولاً لحنی دارند که می‌فهماند به زودی نسخ خواهند شد و حکم آن‌ها ابدی نیست (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۲۵۳). این نکته در مورد آیه وصیت صادق نیست؛ زیرا آمدن واژه "کتب" در ابتدای آیه، بنا بر نظر همه مفسران، معنای تأکیدی (واجب یا مستحب مؤکد) دارد؛ علاوه بر این، عبارت *حقاً علی المتقین* در انتهای آیه وصیت، این تأکید را دوچندان می‌کند؛ پس ظاهر آیه دلالت بر این دارد که این حکم موقت نیست و تا ابد قابل اجراست؛ برخلاف بعضی آیات مثل *فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ* (بقره/۱۰۹) که از عبارت *حتی یأتی الله بأمره*، فهمیده می‌شود که حکم گذشت دائم نیست و به زودی حکم دیگری می‌آید. کلام یکی از مفسران اهل سنت مؤید همین نظر است. او می‌نویسد:

«وقتی خدا حکمی را تشریع می‌کند و می‌داند که موقت است و بعد از مدتی آن را نسخ می‌کند، دیگر آن را تأکید نمی‌کند در حالی که امر وصیت در این آیه تأکید شده است.» (رشید رضا، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۱۳۶)

دلیل دوم: برخی دیگر معتقدند که ناسخ آیه وصیت، سنت است و به روایت پیامبر اکرم (ص) اشاره کرده‌اند که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ، أَلَا وَصِيَّةَ لُورَثٍ». این سخن نیز به دلایل ذیل مردود است:

ضعف روایت

این روایت در کتب شیعی اعتباری ندارد تا آنجا که برخی آن را باطل و ساختگی دانسته‌اند (نک. مفید، ۱۴۱۳، ص ۶۷۱؛ طوسی، ۱۴۰۷، ج ۴، ص ۱۳۵). در کتب اهل سنت نیز برخی این روایت را نپذیرفته و برخی از رجال آن را تضعیف کرده‌اند (نک. سبحانی، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲). فخر رازی در نقد سخن برخی که گفته‌اند: این روایت به سبب تلقی قبول از امت به متواتر ملحق شده است، می‌نویسد:

«تلقی قبول امت نسبت به روایت از یکی از این دو راه میسر است: تلقی قبول از طریق ظن حاصل شده یا از طریق قطع؛ حال در صورتی که از طریق ظن حاصل شده باشد که همین طور هم هست، مشکلش وجود اجماع نسبت به خبر واحد بودن این روایت است و نسخ قرآن با خبر واحد جایز نیست و اگر تلقی قبول از طریق قطع حاصل شده است، این نظر نمی تواند درست باشد؛ زیرا چنانچه امت قطع به درستی خبر واحدی پیدا کنند، همه آن ها خطا کرده اند؛ زیرا تلقی قبول عمومی نسبت به خبر واحد جایز نیست». (رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۳۴)

عدم امکان نسخ آیه توسط سنت

ادعای نسخ آیه توسط روایت مذکور به دلایلی نمی تواند درست باشد؛ این دلایل عبارتند از:

الف) عدم تنافی

بر فرض این که روایت مذکور درست باشد، وقتی می تواند نسخ آیه باشد که میان آن ها تنافی مستقر وجود داشته باشد به گونه ای که قابل جمع نباشند؛ اما جمع میان آیه و روایت مورد نظر ممکن است؛ بنابراین تنافی بدوی میان آن ها از بین می رود و در این حالت، امکان نسخ بودن روایت وجود ندارد. یکی از روش های جمع بین آیه و روایت آن است که می توان روایت را بر مازاد بر ثلث حمل کرد؛ یعنی مورث حق وصیت برای وارث را در مازاد بر ثلث ندارد. این جمع با روایتی از پیامبر (ص) تأیید می شود که فرمودند:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّقْدَ قَسَمَ لِكُلِّ وَارِثٍ نَصِيبَهُ مِنَ الْمِيرَاثِ وَلَا تَجُوزُ لَوَارِثٍ بِأَكْثَرٍ مِنَ الثَّلَاثِ».

(ابن شعبه حرانی، ۱۴۰۴ ق، ص ۳۴)

این حمل با ظاهر آیه سازگار است و قول به عدم جواز وصیت در مازاد بر ثلث به خاطر اجماع پذیرفته می شود (طوسی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۸). روش دیگر جمع بین آیه و روایت، آن است که ظاهر روایت (لا وصیه لوارث) حمل بر رفع وجوب وصیت شود نه استحباب و برخی از فقها نیز چنین گفته اند. (نجفی، ۱۳۵۹، ج ۲، ص ۷۰)

ب) عدم امکان نسخ قرآن با خبر واحد

برخی مطلقاً نسخ قرآن با سنت را نپذیرفته اند (شریف مرتضی، ۱۴۱۵، ص ۳۰۱) و برخی نیز معتقدند: در صورتی که سنت قطعی باشد، در مقام ثبوت می تواند نسخ قرآن باشد ولی در مقام اثبات چنین موردی یافت نمی شود؛ بنابراین می توان گفت: مشهور دانشمندان علوم

قرآنی، معتقدند که نسخ قرآن توسط خبر واحد ممکن نیست. برخی در بیان این ادعا به اجماع نیز استناد کرده‌اند (نک. طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۸؛ خویی، ۱۴۳۰، ص ۲۸۴؛ فاضل لنکرانی، ۱۳۷۷، ج ۸، ص ۵۳؛ مغنیه، ۱۹۷۵، ص ۱۹۲). در توجیه این دیدگاه می‌توان گفت: وقتی درباره نسخ قرآن به خبر واحد بحث می‌شود که میان آن‌ها تنافی باشد؛ حال در مواردی که میان روایات و آیات قرآن تنافی وجود دارد، اگر جمع میان آن‌ها ممکن نبود، با توجه به روایات عرضه، لازم است روایات را کنار گذاشت و در این صورت بحث نسخ پیش نمی‌آید، هرچند در مقام ثبوت، اگر روایتی قطعی وجود داشته باشد، عدل قرآن است و اگر جمع میان آیه و آن روایت ممکن نباشد، حکم به نسخ آیه می‌شود ولی در مقام اثبات چنین موردی یافت نشده است.

دلیل سوم: برخی اجماع علمای مسلمان بر عدم جواز وصیت برای وارث را ناسخ آیه شریفه دانسته‌اند. به نظر ایشان، درست است که آیه وصیت توسط روایتی منسوخ شده که از اخبار آحاد است و نسخ قرآن با خبر واحد امکان ندارد، اما این خبر واحد به اجماع علما مبنی بر عدم جواز وصیت برای وارث مستند شده است (قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۲۳۶). سخن ایشان به لحاظ صغرا و کبرا مردود است. از جهت صغرا ممنوع است؛ زیرا با وجود مخالفانی در میان علما، چگونه ادعای اجماع پذیرفته می‌شود؟ و از جهت کبرا ممنوع است؛ زیرا نسخ قرآن با اجماع جایز نیست. (رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۳۴)

دلیل چهارم: بعضی همچون ابن عاشور، در اثبات نسخ به روایاتی استناد نموده‌اند که در آن جابر بن عبدالله که در حال احتضار بوده، از رسول خدا (ص) در مورد اموالش سؤال می‌کند؛ آنگاه آیه میراث نازل می‌شود. به نظر وی این روایت، دلالت دارد بر این که دوره عمل به آیه وصیت با سؤال جابر و نزول آیه ارث به اتمام رسیده؛ زیرا خداوند با نزول آیه، تکلیف اموال را مشخص فرموده و این برخلاف مفاد آیه وصیت است که افراد دم مرگ را ملزم می‌کند در مورد اموالشان برای والدین و خویشان‌شان وصیت کنند. استدلال ابن عاشور اشکالاتی دارد:

۱. این روایت نزد برخی از اهل سنت و علمای شیعه به لحاظ سند مردود است. کیه‌راسی نسبت به استدلال شافعی به این روایت به دو جهت اعتراض کرده است: الف) این روایت منقطع

است و خود شافعی روایات مرسل را قبول ندارد؛ ب) بر فرض که این روایت متصل هم باشد، بر اساس مبنای شافعی، نسخ قرآن با سنت جایز نیست. (کیاهاراسی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۵۹)

همچنین اسناد این روایت در سنن ترمذی، ابن ماجه و ابن داوود، به شخصی به نام عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی طالب برمی گردد. ابن سعد در طبقه چهارم از اهالی مدینه در مورد وی گفته که او منکر الحدیث است و به احادیثش احتجاج نمی شود. بشر بن عمر هم در مورد وی می گوید که مالک از او روایت نقل نمی کرد. یعقوب نیز گفته که او فردی صادق و احادیثش به شدت ضعیف است. همچنین ابن عینیه در مورد او گفته که چهار نفر از قریش احادیثشان پذیرفته نمی شود و عبدالله بن محمد بن عقیل یکی از ایشان است؛ بنابراین احتجاج به این روایت درست نیست. (سبحانی، بی تا، ص ۲۹۱)

۲. چنین روایتی به لحاظ دلالت نیز مردود است و نمی تواند دلالتی بر نسخ آیه وصیت داشته باشد؛ زیرا اولاً این روایت در این که آیه میراث ناسخ آیه وصیت باشد صراحتی ندارد؛ چنان که مفسران دیگر از شیعه و سنی نیز چنین استظهاری از این روایت ندارند. بنا بر جست و جوی انجام شده، غیر از ابن عاشور، هیچ مفسری این روایت را به عنوان دلیل یا مؤید نسخ آیه وصیت با آیه میراث حساب نکرده و تنها به عنوان شأن نزول آیه میراث از آن نام برده اند. (طبری، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۸۶؛ ابن کثیر، ۱۴۱۹، ج ۳، ص ۸۸۰؛ واحدی، ۱۴۱۱، ص ۱۴۹؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۳، ص ۲۳؛ طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۴، ص ۲۱۷)

ثانیاً در مورد این روایت یک احتمال قابل فرض است که جابر مال اندکی داشته و اطلاق خیر به آن نمی شود؛ لذا مال جابر مشمول آیه وصیت قرار نمی گرفته و به همین سبب، حضرت در پاسخ سکوت کرده اند تا وحی، تکلیف مال اندک جابر را تعیین کند؛ البته همان طور که بیان شد، این یک احتمال است و "اذا جاء الاحتمال بطل الاستدلال". سیوطی در الدر المنثور، روایتی از امیر المؤمنین (ع) نقل نموده که می تواند مؤید این مطلب باشد:

«علی بن ابی طالب (ع) به عیادت دوستی از دوستانش رفت که هفتصد یا ششصد درهم داشت. پس گفت: "من باید وصیت کنم؟" علی (ع) گفتند: "نه، چون خداوند متعال فرموده

است: «إِنْ تَرَكْتَ خَيْرًا* و تو مال کثیری نداری که عنوان خیر داشته باشد»^۱. (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۱، ۱۷۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۸۳؛ حلی سیوری، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۹۱)^۱

ثالثاً همین که در مورد نسخ آیه وصیت، کسی از اهل سنت غیر از ابن عاشور به این روایت استناد نکرده، نشان از ضعف دلالتی این روایت است. اگر کسی بگوید: این روایت از لحاظ سندی و دلالتی مشکلی ندارد، باز هم با احتمالاتی که در مورد آن می‌توان مطرح نمود، به عنوان یک دلیل معتبر بر نسخ نمی‌تواند مطرح شود.

بنا بر مبنای بیشتر مفسران، اثبات نسخ نیاز به دلیل معتبر دارد؛ ولی همان‌طور که به نظر می‌آید، دلایل مفسران اهل سنت خالی از این وصف است و نسخ این آیه مورد تأیید نیست.

دوم. مخالفان نسخ آیه وصیت

دیدگاه بیشتر مفسران شیعه (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷؛ طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۸۳؛ حلی سیوری، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۹۰؛ راوندی، ۱۴۰۵، ج ۲، ص ۳۰۰؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۷۸؛ کاشانی، ۱۳۳۶، ج ۱، ص ۳۸۲؛ اردبیلی، بی‌تا، ص ۴۶۹) و نیز برخی از اهل سنت مثل طبری و فخر رازی (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲، ص ۶۸؛ فخر رازی، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۲۳۴)، مبنی بر عدم نسخ آیه یادشده است. ایشان ادله کسانی که آیه وصیت را منسوخ دانسته، نقد کرده‌اند؛ مثلاً شیخ طوسی قائل به عدم تنافی آیه وصیت و آیه ارث است، به این بیان که آیه وصیت بر استحباب دلالت می‌کند و آیه ارث بر وجوب. ایشان ادعای قائلان نسخ آیه را قولی بدون دلیل دانسته و دیدگاه قائلان به ناسخ بودن اجماع نسبت به آیه وصیت را از طریق بیان قول مخالفان نسخ از میان اهل سنت رد کرده است. (طوسی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸)

برخی از مفسران اهل سنت همچون فخر رازی، به نقد ادله قائلان نسخ پرداخته و به آنها پاسخ داده‌اند. وی نظر کسانی را که قائل به ناسخ بودن آیه ارث هستند، به دلیل عدم تنافی میان آیات بعید دانسته و نهایتاً قائل به تخصیص شده است. (رازی، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۲۳۴)

به نظر علامه طباطبائی نیز میان آیه وصیت و آیه ارث هیچ‌گونه تنافی دیده نمی‌شود؛ زیرا آیه وصیت بر استحباب دلالت می‌کند و آیه ارث بر وجوب؛ بنابراین ایشان قائل به نسخ نبوده، معتقد است:

^۱. برخی از مفسران شیعه این روایت را نقل کرده و پذیرش آن را با عبارت "مأخوذ عندنا" تأیید نموده‌اند.

«اگرچه لسان آیه به خاطر لفظ کتب که دلالت بر قطع و لزوم می‌کند و قید "حقاً" که در آخر آیه آمده، لسان وجوب است ولی تقیید "حقاً" به "متقین" در انتهای آیه ظهور، آیه را از وجوب به استحباب برمی‌گرداند». (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۴۳۹)

بنابراین از نظر ایشان، لسان آیه لسان استحباب است؛ پس آیه یادشده با آیه ارث نسخ نشده؛ زیرا استحباب وصیت با وجوب ارث تنافی ندارد. به نظر می‌رسد علامه طباطبایی بر اساس قاعده اصل عدم نسخ، به رد تنافی مورد ادعای موافقان نسخ پرداخته تا ادعای ایشان را از اساس باطل بداند و دیگر نیازی به پاسخ‌گویی به ادله آن‌ها نباشد.

بررسی

عملکرد مفسران در تفسیر آیه و قول به نسخ و یا عدم نسخ آن، نشان از پای بندی ایشان به قاعده اصل عدم نسخ است و بر پایه این قاعده، آن دسته که نتوانسته‌اند دلیل معتبری بر نسخ بیابند، به عدم نسخ قائل شده‌اند. قائلان به عدم نسخ آیه وصیت توانسته‌اند با جمع میان مفاد این آیه و مفاد ناسخ مورد نظر، تنافی ابتدایی بین این آیات را برطرف و قول به نسخ را رد کنند؛ هرچند علامه طباطبایی اساساً تنافی میان آیه وصیت و آیه میراث را منتفی دانسته و در پذیرفتن نسخ، یک‌قدم از کسانی که تنافی دیده و اقدام به جمع و رفع تنافی نموده‌اند، جلوتر است. به نظر ایشان، ظهور آیه وصیت در استحباب شائبه هرگونه تنافی را از بین برده است. در تحلیل استظهار علامه می‌توان گفت:

اولاً ایشان استحباب را از عبارت «حقاً علی المتقین» فهمیده‌اند؛ درحالی که برخی از مفسران با توجه به واژه "کتب" و "حقاً" در آیه وصیت، وجوب را فهمیده‌اند. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۸۳؛ مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۷۹)

ثانیاً علامه در تبیین عبارت فوق، معتقد است که بیان اوصافی همچون: «متقین» و «محسنین» در آیات قرآن^۱ دخیل در حکم است؛ برخلاف کسانی که این اوصاف را به جهت بیان شرافت ایشان دانسته و تأثیری برای آن‌ها در حکم قائل نیستند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص

۱. * وَ لِمُطَلَّقاتٍ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ * (بقره/۲۴۱)؛ * كُتِبَ عَلَيْكُم إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِن تَرَكَ خَيْراً الْوَصِيَّةُ لِلْأُولَادِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُتَّقِينَ * (بقره/۱۸۰)؛ * وَ عَلَى الْمُقْتِرِ قَدَرُهُ مَتاعاً بِالْمَعْرُوفِ حَقّاً عَلَى الْمُحْسِنِينَ * (بقره/۲۳۶).

۵۹۶؛ اردبیلی، بی تا، ص ۴۶۹). به نظر علامه، آمدن وصف متقین، باعث شده که وصیت بر مؤمنان غیر متقی واجب نباشد؛ درحالی که ایشان برخلاف آیه وصیت، کلمه متقین در آیه *ذلک الکتاب لا ریب فیہ هدی للمتقین* (بقره/۲) را به "مؤمنین" تفسیر نموده و وصف تقوا را با تمام درجات ایمان قابل جمع دانسته است.

با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد کلام علامه در استظهار استحباب از خود آیه درست نیست. بیان برخی مفسران شیعه ذیل آیه وصیت خود به عنوان مؤیدی بر این مطلب است. به نظر آن‌ها آیه شریفه بر وجوب دلالت می‌کند ولی به سبب وجود روایات و اجماع دال بر استحباب وصیت، دست از ظهور آن برداشته‌اند. (مغنیه، ۱۴۲۴، ج ۱، ص ۲۷۹؛ حلی سیوری، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۹۰)

بنا بر نظر مختار، از ظاهر آیه وصیت و چینش الفاظ آن مثل "کتب" و "حقاً علی المتقین"، وجوب فهمیده می‌شود به دو دلیل: اول این که واژه "کتب" در آیات احکام مثل نماز، روزه، جهاد و ... متضمن معنای حکم و ظاهر در وجوب است (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۴۱۰؛ قطب راوندی، ۱۴۰۵، ج ۱، ص ۱۷۲). دوم این که برخی از فقها قید "حقاً علی المتقین" را دلیل بر وجوب وصیت و یا تأکید بر وجوب آن دانسته‌اند (حلی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۹۰) و این قید نه تنها مانع وجوب نیست،^۱ بلکه حکم وجوب را تأکید می‌کند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۱، ص ۴۸۳ و ج ۲، ص ۶۰۳)؛ بنابراین دلالت بر وجوب در این آیه، نتیجه‌اش تنافی بین آیات وصیت و ارث نیست؛ زیرا آیات قرآن بدون ملاحظه روایات مفسر و ادله معتبر دیگر تفسیر نمی‌شوند. در اینجا نیز آیه وصیت اگرچه ظاهر در وجوب است، ظهور آن به واسطه روایات و اجماع موجود به استحباب برمی‌گردد و این مطلب عدم تنافی را به دنبال دارد.

۲. آیه من و فدا

فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَتَّ بَعْدُ وَإِمَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِنَبْلُوًا بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالُهُمْ (محمد/۴)

۱. به نظر علامه طباطبائی، آمدن وصف متقین باعث شده که بر مؤمنان غیر متقی وصیت واجب نباشد.

«و هنگامی که با کافران (جنایت پیشه) در میدان جنگ روبه‌رو شدید، گردن‌هایشان را بزنید (و این کار را هم چنان ادامه دهید) تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید. در این هنگام اسیران را محکم ببندید! سپس یا بر آنان منت گذارید (و آزادشان کنید) یا در برابر آزادی از آنان فدیة (غرامت) بگیرید (و این وضع باید هم چنان ادامه یابد) تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد؛ (آری) برنامه این است و اگر خدا می‌خواست خودش آن‌ها را مجازات می‌کرد، اما می‌خواهد بعضی از شما را با بعضی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خدا کشته شدند، خداوند هرگز اعمالشان را از بین نمی‌برد».

در مورد نسخ شدن و یا نسخ نشدن این آیه میان مفسران اختلاف است؛ برخی از مفسران اهل سنت، معتقدند که آیه فدا توسط یکی از آیات *فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ* (انفال/۵۷) و *فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* (توبه/۵) نسخ شده است؛ بدین بیان که آیه فدا می‌فرماید: «با مشرکان بجنگید و آن‌ها را بکشید تا وقتی که بر آن‌ها مسلط شوید! آنگاه آن‌ها را به اسیری بگیرید و در این هنگام مختارید که یا آن‌ها را آزاد کنید و یا این که از آن‌ها فدیة بگیرید». این آیه با آیه *فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ* (انفال/۵۷) که می‌گوید: "هر کجا که در جنگ آن‌ها را یافتید چنان به آن‌ها حمله کنید که برای پشت‌سری‌هایشان عبرت شوند" و یا توسط آیه *فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* (توبه/۵) که می‌فرماید: "مشرکان را هر کجا که یافتید بکشید!" نسخ شده است؛ بنابراین آیه فدا تا قبل از تسلط، حکم قتال می‌دهد و آیات مزبور در هر صورت حکم قتال داده‌اند. در مقابل این دیدگاه (منسوخ بودن آیه فدا)، مفسران شیعه و اکثر مفسران اهل سنت، معتقدند که آیه فدا ثابت است و نسخ نشده. (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۴۷)

نخست. موافقان نسخ آیه فدا

قائلان به نسخ آیه فدا، در مورد این که ناسخ آن کدام آیه است با یکدیگر اختلاف کرده‌اند؛ برخی مثل قتاده، معتقدند که این آیه توسط آیه *فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مَنْ خَلْفَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَدْكُرُونَ* (انفال/۵۷) نسخ شده است. برخی دیگر مثل سدی، ابن جریج، ابن عباس، ضحاک، ابوحنیفه و اصحاب او، معتقدند که آیه *فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* (توبه/۵)، ناسخ این آیه است. برخی دیگر مثل شافعی، ابویوسف و محمد ابن اسحاق،

معتقدند این آیه خود ناسخ آیه *مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ* (انفال/۶۷) است؛ زیرا سوره محمد بعد از انفال نازل شده است.

مهم‌ترین دلایلی که موافقان نسخ برای اثبات ادعایشان به آن استناد کرده‌اند، علاوه بر وجود تنافی ظاهری میان آیات، روایاتی است که طبری در تفسیرش به آن‌ها اشاره نموده است (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۲۶). در یکی از این روایات، عبدالکریم الجزری نقل می‌کند که نامه‌ای به ابوبکر در مورد اسرا نوشته شد که با آن‌ها چه کنند و نوشتند که این اسیرها التماس می‌کنند که آن‌ها را در مقابل فدیة آزاد کنند. ابوبکر در پاسخ گفت که آن‌ها را بکشید که قتل مردی از مشرکان برای من از چه و چه بهتر است. به نظر ایشان، در حقیقت دستور ابوبکر به کشتن اسرا، به نوعی شاهی است برای این که آیه فدا نسخ شده که اگر این گونه نباشد، ابوبکر بایستی بنا بر آیه فدا، دستور به من و فدا می‌داد. در روایت دیگر، ابن عباس نقل می‌کند که آیه فدا توسط آیه *فَاقتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* (توبه/۵) نسخ شده است.^۱

دوم. مخالفان نسخ آیه فدا

بسیاری از مفسران فریقین، از مخالفان نسخ این آیه هستند. مرحوم طبرسی پس از این که به برخی از روایات اهل سنت در مورد ناسخ و یا منسوخ بودن آیه اشاره می‌کند، به فحوای کلام اهل بیت (ع) در مورد اسیر گرفتن اشاره کرده که ظاهر آیه مطابق است. ایشان می‌گوید: «در اسلام دو قسم اسیر داریم: قسم اول اسیرانی است که در هنگام جنگ اسیر می‌شوند؛ این‌ها حکمشان قتل است و امام باید آن‌ها را بکشد و قسم دوم اسیرانی است که پس از پیروزی دستگیر می‌شوند؛ اینجا امام مخیر است بین این که آن‌ها را بکشد و یا این که بر آن‌ها منت گذارد و در مقابل مال، تعویض با اسیر مسلمان یا برده ساختن آنان آزادشان کند.» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۴۷)

^۱. «حدثني محمد بن سعد، قال: ثني أبي، قال: ثني عمي، قال: ثني أبي، عن أبيه أب جد سعد، عن ابن عباس، قوله: *فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ* إلى آخر الآية الجهاد، قال: الفداء منسوخ، نسختها: فَإِذَا أَنْسَلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ إِلَى كُلِّ مَرَصَدٍ قال: فلم يبق لأحد من المشركين عهد ولا حرمة بعد براءة و انسلاخ الأشهر الحرم.

به اعتقاد علامه طباطبایی، آیه فدا نه منسوخ است و نه ناسخ آیه دیگر (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۲۶). ایشان پس از بیان ادعای ناسخ بودن آیه فدا نسبت به آیه «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» (انفال/۶۷)، این ادعا را رد می‌کند با این بیان که میان دو آیه فدا و انفال، هیچ گونه تنافی وجود ندارد و جمع بین دو آیه امکان‌پذیر است؛ به این صورت که آیه سوره انفال، از اسیر گرفتن قبل از اٹخان (غلبه نهایی) نهی می‌کند و آیه سوره محمد (ص)، به اسیر گرفتن بعد از اٹخان امر می‌کند؛ پس همان‌طور که از فحوای بیان علامه استخراج می‌شود، علاوه بر عدم تنافی بین دو آیه، هیچ دلیلی مبنی بر نسخ وجود ندارد و این بیان‌گر اصل عدم نسخ و در نتیجه ترجیح قول عدم نسخ است.

ایشان همچنین در مورد ادعای منسوخ بودن آیه فدا توسط آیات «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (نساء/۸۹) و «فَإِذَا تَشَفَّعْتُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِّدْ بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَذْكُرُونَ» (انفال/۵۷)، اعتقاد دارد که آیه فدا امر خاصی است و آیه «وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ» (نساء/۸۹)، امر عام محسوب می‌شود و در اینجا آیه خاص با عام نسخ نشده بلکه عام توسط خاص تخصیص خورده است. (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۸، ص ۲۲۶)

بیشتر مفسران اهل سنت (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۲۷؛ ابن عطیه، ۱۴۲۲، ج ۵، ص ۱۱۰؛ قرطبی، ۱۳۶۴، ج ۱۶، ۲۲۸؛ ابوحیان، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۴۶۱) نیز از جمله قائلان به عدم نسخ این آیه هستند. طبری در مورد منسوخ نبودن آیه فدا می‌گوید:

«ناسخ و منسوخ درجایی است که جمع بین دو حکم در زمان واحد امکان نداشته باشد و یا دلیل معتبری بر نسخ اقامه شود؛ پس رسول خدا و بعد از ایشان جانشین او در قتل و من و فدا اختیار دارد و اگر در این آیه قتل ذکر نشده، به خاطر این است که اذن به قتل در آیه دیگر یعنی «مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يُثْخِنَ فِي الْأَرْضِ» (انفال/۶۷) داده شده است.» (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۲۷)

علاوه بر این، مخالفان نسخ آیه فدا، به سیره پیامبر اکرم (ص) و صحابی ایشان استناد کرده‌اند. در روایتی حسن نقل می‌کند:

«حجاج اسیرانی آورد و یکی را نزد ابن عمر فرستاد تا بکشد. ابن عمر گفت: "ما به کشتن اسیر امر نشده‌ایم." آنگاه به آیه فدا استناد کرد و با این محتوا روایات دیگری نیز نقل شده است». (طبری، ۱۴۱۲، ج ۲۶، ص ۲۷)

همچنین ابن عاشور قول کسانی را که آیه فدا را ناسخ آیه *مَا كَانَ لِتَيْبٍ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخِجَ فِي الْأَرْضِ* (انفال/۶۷) می‌دانند، به دلیل عدم تنافی این دو آیه مردود دانسته است؛ زیرا آیه *مَا كَانَ لِتَيْبٍ أَنْ يَكُونَ لَهُ أُسْرَى حَتَّى يُنْخِجَ فِي الْأَرْضِ* (انفال/۶۷)، مربوط به زمان جنگ است و آیه فدا مربوط به زمان پیروزی؛ و این قیدی است برای مباح شدن من و فدا (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۶۸). به نظر کیاهراسی، خداوند من و فدا را قبل از اثنان حرام داشته و بعد از اثنان اجازه داده و قتل هم در دو حالت جایز است؛ پس امام بعد از اثنان، بین هر سه راه مخیر است و بنا بر مصلحت مسلمانان، یکی را انتخاب می‌کند. (کیاهراسی، ۱۴۰۵، ج ۴، ص ۳۷۴)

بررسی

همان‌طور که مشاهده شد، مفسران موافق و مخالف نسخ آیه فدا، برای اثبات مدعای خود به دلایلی استناد کرده‌اند که در این قسمت به بررسی آن‌ها پرداخته می‌شود:

۱. عدم تنافی آیات و قابلیت جمع بین آن‌ها

بیشتر مفسران فریقین، قائل به عدم تنافی این آیات بوده، این دیدگاه مشترک، خود مؤیدی بر استظهار درست آن‌هاست. توضیح این که آیه *فَاَقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ* (توبه/۵)، عام است و آیه فدا خاص؛ و هیچ کس تعارض عام و خاص را تنافی ای به حساب نمی‌آورد که موجب پذیرش نسخ شود. در آیه فدا بیان می‌کند که مشرکان را قبل از اثنان (غلبه و قهر بر آنان) بکشید و در آیه ۵ سوره توبه، به شکل مطلق حکم به کشتن مشرکان می‌کند؛ پس قبل از اثنان هر دو آیه یک حکم دارند، اما بعد از اثنان، یعنی در زمانی که مسلمانان بر مشرکان غالب شدند، آیه فدا بیان می‌کند که آن‌ها را اسیر کنید و آیه فوق، در حکم کلی می‌فرماید: "آن‌ها را بکشید!" و در اینجا است (بعد از اثنان) که دو آیه به ظاهر باهم تنافی دارند. اگرچه میان آیه فدا و این آیات یک تنافی بدوی به نظر می‌رسد، این تنافی از سنخ تنافی عام و خاص است و در علم اصول، با تخصیص خوردن عام این تنافی از بین می‌رود.

حال اگر گفته شود که آیه فدا خاص است و آیات دیگر عام و عام بعد از خاص در عموم حجت است، این برخلاف مبنای مشهور اصولیان است که هیچ عام و یا مطلق قبل از فحوص از مخصصات و مقیدات آن، ظهور در عموم و یا اطلاق پیدا نمی‌کند و اگر بنا بر نظر برخی، ظهور در عموم و اطلاق پیدا کند، در عموم و اطلاقش حجت نیست. (نک. آخوند خراسانی، ۱۴۰۹، ص ۲۲۶؛ مظفر، ۱۴۳۰، ج ۱، ص ۲۰۹)

۲. استناد به روایات و سیره پیامبر اکرم (ص)

همان‌طور که مفسران سنی موافق نسخ به روایاتی در اثبات این ادعا استناد کرده‌اند، در مقابل مفسران سنی مخالف نسخ نیز به روایاتی^۱ استناد نموده‌اند که بر عدم تحقق نسخ دلالت دارند؛ البته بر فرض درستی اسناد این روایات، نسبت به دلالت آن‌ها چند احتمال مطرح است که تعدد این احتمالات موجب بی‌اعتباری آن‌ها می‌شود:

اول این که ممکن است روایات مستند در آیه فدا، مربوط به زمانی بوده که مسلمانان بر مشرکان غلبه یافته بودند و به تصریح آیه فدا می‌توانستند اسیر بگیرند.

دوم این که روایات مستند در آیه ۵ سوره توبه، متعلق به زمان ضعف مسلمانان بوده که هنوز بر مشرکان غلبه نیافته بودند و به همین خاطر ایشان میان آیات تنافی ندیده و هر آیه را در جای خودش تطبیق داده‌اند.

سوم این که روایات مستند در آیه فدا، حکم این آیه را به‌عنوان مخصص آیه یادشده به حساب آورده‌اند نه ناسخ آن و احتمالات دیگر. به‌هر حال با وجود احتمالات متعددی که در توجیه تعارض این روایات مطرح است، نمی‌توان با استناد به این روایات، نسخ و یا عدم نسخ آیه را نتیجه گرفت؛ بنابراین با توجه به امکان جمع تنافی ظاهری آیات مورد بحث و عدم صراحت روایات در وقوع نسخ، بنا بر قاعده اصل عدم نسخ، قول عدم نسخ ترجیح داده می‌شود.

برخلاف روایات فوق، روایات معتبری درباره عدم نسخ این آیه در تفاسیر شیعه وجود دارد که بر منسوخ نبودن آیه فدا دلالت دارند؛ برای مثال، در روایتی طلحه بن زید از امام

۱. از آنجایی که این روایات دلالت متقن و قابل استفاده‌ای ندارند، نیاز به بررسی سندی آن‌ها نیست؛ از این رو فقط به بررسی دلالتی آن‌ها پرداخته شده است.

صادق (ع) نقل می‌کند که امام باقر (ع) در مورد اسرای جنگی دو حکم داشتند: زمانی که جنگ شدت داشت و غلبه‌ای بر مشرکان حاصل نشده بود، نسبت به اسیران حکم قتل جاری می‌شد و زمانی که جنگ آرام شده بود و مسلمانان بر مشرکان چیره شده بودند، امام (ع) مخیر بود به آزادی ایشان یا منت گذاشتن بر آنها و یا آزادی آنها در مقابل گرفتن فدیة. (نک. حر عاملی، ۱۴۰۹، ج ۱۵، ص ۷۱)

۳. استناد به اجماع علمای فقه و اهل نظر

به اذعان برخی از مفسران، دیدگاه عدم نسخ، نظر جمهور علمای فقه و اهل نظر است و آیه فدا نه ناسخ است و نه منسوخ. (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۲۶، ص ۶۸)

با توجه به آنچه بیان شد، هیچ دلیل معتبری مبنی بر منسوخ بودن آیه فدا و نیز ناسخ بودن آن یافت نمی‌شود و اصل عدم نسخ، قاعده‌ای است که بیشتر مفسران فریقین بر اساس آن، قول عدم نسخ این آیه را بر قول نسخ ترجیح داده‌اند.

نتیجه

در موارد شک در تحقق نسخ یک آیه، اصل عدم نسخ است و قول به نسخ، تنها به شرط وجود دلیل قطعی پذیرفته می‌شود. ذیل آیه وصیت (بقره/۱۸۰) و آیه فدا (محمد/۴) که ادعای منسوخ بودن در مورد آنها شده است، تفاسیری با تکیه بر اصل عدم نسخ به عنوان قاعده و ملاک ترجیح، نوشته شده است.

در مورد آیه وصیت، بیشتر مفسران شیعه و برخی از اهل سنت مثل طبری و فخر رازی، بر اساس قاعده اصل عدم نسخ، به رد تنافی مورد ادعای موافقان نسخ پرداخته‌اند؛ زیرا آیه وصیت بر استحباب دلالت می‌کند و آیه ارث بر وجوب. اگرچه به نظر می‌رسد که این آیه ظهور در وجوب دارد، ظهور آن به واسطه روایات و اجماع موجود به استحباب برمی‌گردد و این مطلب عدم تنافی را به دنبال دارد. بیشتر مفسران اهل سنت معتقدند که این آیه با آیات ارث از جمله آیه ۱۱ سوره نساء نسخ شده است. هرچند ایشان در دلیل نسخ با یکدیگر اختلاف دارند؛ برخی همچون ابن عاشور در اثبات نسخ به روایاتی استناد نموده که از لحاظ سند و دلالت مخدوش هستند.

در مورد آیه فدا مفسران شیعه و نیز بیشتر مفسران اهل سنت، معتقدند که این آیه نه منسوخ است و نه ناسخ آیه‌ای دیگر؛ زیرا دلیل معتبری مبنی بر منسوخ بودن آیه فدا و نیز ناسخ بودن آن یافت نمی‌شود و به دلیل عدم تنافی بین این آیات، ادعای برخی از اهل سنت مبنی بر نسخ آیه فدا مردود است. نسبت به نسخ و یا عدم نسخ آیه فدا، شاهد تقارب دیدگاه علمای شیعه و بیشتر مفسران اهل سنت در به کارگیری درست از قاعده ترجیحی اصل عدم نسخ هستیم.

منابع

قرآن کریم.

ابن شعبه حرانی، حسن بن علی (۱۴۰۴ / ۱۳۶۳ ق)، تحف العقول، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین.

ابن عاشور، محمد طاهر (۱۴۲۰ ق)، تفسیر التحرير و التنویر، بیروت: مؤسسه التاریخ العربی.

ابن عطیه، عبد الحق بن غالب (۱۴۲۲ ق)، المحرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، محقق: محمد عبدالسلام عبد الشافی، بیروت: دار الکتب العلمیه.

ابن فارس، احمد بن زکریا (۱۴۰۴ ق)، معجم مقانیس اللغة، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو، تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

ابن منظور، ابوالفضل (۱۴۱۹ ق)، جمال الدین، محمد بن مکرم، لسان العرب، ۱۵ جلد، چاپ سوم، بیروت: دار الفکر للطباعة و النشر و التوزیع - دار صادر.

ابوحیان، محمد بن یوسف (۱۴۲۰ ق)، البحر المحیط فی التفسیر، محقق: جمیل صدقی محمد، بیروت: دار الفکر.

اردبیلی، احمد بن محمد (بی تا)، زبدة البیان فی احکام القرآن، تهران: المکتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة. انصاری، مرتضی ابن محمد امین (۱۴۲۸ ق)، فرائد الاصول، قم: مجمع الفکر الاسلامی.

انصاری، مرتضی ابن محمد امین (۱۴۱۵ ق)، المکاسب، محقق: گروه پژوهش در کنگره، قم: نشر کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری.

آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹ ق)، کفایة الأصول (طبع آل البيت)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵ ق)، روح المعانی، محقق: عطیه علی عبد الباری، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

حربی، حسین بن علی بن حسین (بی تا)، قواعد الترجیح عند المفسرین، ریاض: دار القاسم.

حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ق)، تفصیل وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

حلی (فخرالمحققین)، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ ق)، ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد، محقق/ مصحح: سید حسین موسوی کرمانی، علی‌پناه اشتهازدی، عبدالرحیم بروجردی، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

حلی سیوری، مقداد بن عبدالله (۱۴۲۵ ق)، کنز العرفان فی فقه القرآن، قم: انتشارات مرتضوی.

خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۳۰ ق)، البیان فی تفسیر القرآن، قم: مؤسسه احیاء آثار آیت‌الله خویی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم، دمشق.

راوندی، قطب‌الدین، سعید بن عبدالله (۱۴۰۵ ق)، فقه القرآن (لراوندی)، ۲ جلد، چاپ دوم، قم: انتشارات کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.

رشتی، حبیب‌الله (بی‌تا)، بدائع الافکار، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام.

رشید رضا، محمد (۱۴۱۴ ق)، تفسیر المنار، بیروت: دار المعرفة.

زبیدی، محمد مرتضی (بی‌تا)، تاج العروس من جواهر القاموس، بیروت: المكتبة الحیاء.

زرقانی، محمد عبدالعظیم (بی‌تا)، مناهل العرفان فی علوم القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

زمخشري، محمود (۱۴۰۷ ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی.

سبحانی تبریزی، جعفر (بی‌تا)، الاعتصام بالکتاب و السنه، قم: بی‌تا.

سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۱ ق)، مفاهیم القرآن، قم: مؤسسه امام صادق (ع).

سبزواری، عبد‌الاعلی (بی‌تا)، تهذیب الأصول، قم: مؤسسه المنار.

سیوطی، عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۴۰۴ ق)، الدر المنثور، قم: کتابخانه عمومی آیت‌الله مرعشی نجفی.

شریف مرتضی، علی بن حسین (۱۴۱۵ ق)، الانتصار فی انفرادات الإمامیه، محقق: گروه پژوهش دفتر انتشارات اسلامی، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه.

شوکانی، محمد (۱۴۱۴ ق)، فتح القدیر، دمشق، دار ابن کثیر.

طباطبایی، سید محمدحسین (۱۴۱۷ ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه.

طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲ ش)، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصرخسرو.

طبری کیه‌راسی، ابوالحسن علی بن محمد (۱۴۰۵ ق)، احکام القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیه.

طبری، محمد بن جریر (۱۴۱۲ ق)، جامع البیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار المعرفة.

طوسی، محمد بن حسن (بی‌تا)، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

عبیر بنت عبدالله النعیم (۱۴۳۶ ق)، قواعد الترجیح المتعلقة بالنص عند ابن عاشور فی تفسیره التحریر و التنویر، ریاض: دار التدمریة.

فاضل لنکرانی، محمد (۱۳۷۷ ش)، سیری کامل در اصول فقه، قم: فیضیه.

فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.

فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ق)، کتاب العین، قم: نشر هجرت.

قرطبی، محمد بن احمد (۱۳۶۴ ش)، الجامع لأحكام القرآن، تهران: ناصر خسرو.
 مظفر، محمدرضا (۱۴۳۰ ق)، اصول الفقه، قم: انتشارات وابسته به جامعه مدرسین.
 معرفت، محمد هادی (۱۴۱۰ ق)، التمهید فی علوم القرآن، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه.
 مغنیه، محمد جواد (۱۴۲۴ ق)، تفسیر الکاشف، قم: دار الکتاب الإسلامی.
 مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۵ م)، علم اصول الفقه فی ثوبه الجدید، بیروت: دار العلم للملایین.
 کاشانی، فتح الله بن شکرالله (۱۳۳۶ ش)، منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی اسلامیة.
 نجفی، کاشف الغطاء، محمد حسنین بن علی بن محمد رضا (۱۳۵۹ ق)، تحریر المجله، نجف، المكتبة المرتضوية.
 واحدی، علی بن احمد (۱۴۱۱ ق)، اسباب نزول القرآن، محقق: زغلول، کمال بسیونی، بیروت: دار الکتب العلمیه، منشورات محمد علی بیضون.

References

Holy Quran

- Abdul Naeim, A. (2015). *Qawa'id al-tarjeeh al-muta'allaqah bi-l nas' ind Ibn Ashour fi tafsirihi al-tahrir wa al-tanwir*. Riyadh: Dar al-Tadmiriyah. [In Arabic].
- Abu Hayyan, M. (2000). *Al-Bahr al-muhit fi al-tafsir*. Research by J. Sidqi Muhammad. Beirut: Dar al-Fikr. [In Arabic].
- Akhond Khorasani, M. K. (1989). *Kifayat al-usul* (Aal al-bayt print). Qom: Muassasat Aal al-Bayt alayhim al-salam. [In Arabic].
- Alusi, M. (1995). *Ruh al-ma'ani*. Research by A. A. Abdulbari. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. [In Arabic].
- Ansari, M. (1995). *Al-Makasib*. Research by a research group of the convention. Qom: Nashr-i Congere-yi Jahani-yi Buzurgdasht-i Shaykh Azam Ansari. [In Arabic].
- Ansari, M. (2008). *Fara'id al-usul*. Qom: Majma al-Fikr al-Islami. [In Arabic].
- Ardabeli, A. (n.d.). *Zubdat al-bayan fi ahkam al-Quran*. Tehran: al-Maktabat al-Jafariyyah li-Ihya al-Athaar al-Jafariyyah. [In Arabic].
- Fakhr al-Din Razi, M. (2000). *Mafatih al-ghayb*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
- Farahidi, K. (1990). *Kitab al-'ayn*. Qom: Hejrat Publications. [In Arabic].
- Fazel Lankarani, A. M. (1998). *Seyri kamil dar usul-i fiqh*. Qom: Fayziyyah. [In Persian].
- Harbi, H. (n.d.). *Qawa'id al-tarjih 'ind al-mufasssin*. Riyadh: Dar al-Qasim. [In Arabic].
- Hilli Sayuri, M. (2005). *Kanz al-'irfan fi fiqh al-Quran*. Qom: urtazavi Publications. [In Arabic].
- Hilli, M. (1968). *Idah al-fawa'id fi sharh mushkilat al-qawa'id*. Research and editing by H. Musavi Kermani, A. Alipanah Eshtehardi, & A. R. Burujerdi. Qom: Muassasa-yi Ismailian. [In Arabic].
- Hurr Ameli, M. (1989). *Tafsil wasa'il al-Shi'ah ila tahsil masa'il al-shari'ah*. Qom: Muassasat Aal al-Bayt alayhim salam. [In Arabic].
- Ibn Ashour, M. T. (2000). *Tafsir al-tahrir wa al-tanwir*. Beirut: Muassasat Tarikh al-Arabi. [In Arabic].

- Ibn Atiyyah, A. H. (2002). *Al-Muharrar al-wajiz fi tafsir al-kitab al-'aziz*. Research by M. Abdul Salam Abdul Shafi. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. [In Arabic].
- Ibn Faris, A. (1984). *Mu'jam maqayees al-lughah*. Qom: Daftar-i Tablighat-i Islami Howze-yi Ilmiyyah Publications. [In Arabic].
- Ibn Kathir Damishqi, I. (n.d.). *Tafsir al-Quran al-'azim*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah, Manshurat Muhammad Ali Beydoun. [In Arabic].
- Ibn Manzour, A. (1999). *Lisan al-'arab*, 15 vols., 3rd ed. Beirut: Dar al-Fikr li-l Tabahah wa al-Nadhr wa al-Towdee – Dar Sadir. [In Arabic].
- Ibn Shabeh Harani, H. (1984). *Tuhaf al-'uql*. Research and editing by A. A. Ghaffari. Qom: Jamiat al-Modarresin. [In Arabic].
- Kashani, F. (1957). *Minhaj al-Sadiqayn fi ilzam al-mukhalifin*. Tehran: Ketabfurushi-yi Islamiyyah. [In Arabic].
- Kashiful Ghita Najafi, M. H. (1941). *Tahrir al-majallah*. Najaf: al-Maktabat al-Murtadawiyyah. [In Arabic].
- Khoei, A. Q. (2010). *Al-Bayan fi tafsir al-Quran*. Qom: Muassasa-yi Ihya-i Athar-i Ayatullah Khoei. [In Arabic].
- Marefat, M. H. (1990). *Al-Tamhid fi 'ulum al-Quran*. Qom: Markaz-i Mudiriyat-i Howze-yi Ilmiyyah. [In Arabic].
- Mughniyeh, M. J. (1975). *Ilm usul al-fiqh fi thawbat al-jadid*. Beirut: Dar al-Ilm li-l Malabin. [In Arabic].
- Mughniyeh, M. J. (2004). *Al-Tafsir al-Kashif*. Qom: Dar al-Kutub al-Islami. [In Arabic].
- Muzaffar, M. R. (2010). *Usul al-fiqh*. Qom: Publication affiliated to Jamiat al-Modarresin. [In Arabic].
- Qurtubi, M. (1985). *Al-Jami' li-ahkam al-Quran*. Tehran: Naser Khosro. [In Arabic].
- Ragheb Isfahani, H. (1992). *Al-Mufradat fi gharib al-Quran*. Damascus: Dar al-Ilm. [In Arabic].
- Rashid Reza, M. (1994). *Tafsir al-manar*. Beirut: Dar al-Marefah. [In Arabic].
- Rashti, H. (n.d.). *Bada'i' al-afkar*. Qom: Muassasa-yi Aal al-Bayt alayhim al-salam. [In Arabic].
- Rawandi, Q. D. (1985). *Fiqh al-Quran (li-l Rawandi)*, 2 vols., 2nd ed. Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications. [In Arabic].
- Sabzevari, A. A. (n.d.). *Tahdhib al-usul*. Qom: Muassasat al-Manar. [In Arabic].
- Sharif Murtada, A. (1995). *Al-Intisar fi infiradat al-Imamiyyah*. Research by a research group of Islami Publications. Qom: Daftar-i Intisharat-i Islami affiliated to Jamiat al-Modarresin-i Howze-yi Ilmiyyah. [In Arabic].
- Showkani, M. (1994). *Fath al-qadir*. Damascus: Dar Ibn Kathir. [In Arabic].
- Subhani Tabrizi, J. (2001). *Mafahim al-Quran*. Qom: Muassasa-yi Imam Sadiq (as). [In Arabic].
- Subhani Tabrizi, J. (n.d.). *Al-I'tisam bi-l Kitab wa al-sunnah*. Qom: n.p. [In Arabic].
- Suyuti, A. R. (1984). *Al-Durr al-manthour*. Qom: Ayatollah Marashi Najafi Library Publications. [In Arabic].
- Tabari Kiaharasi, A. H. A. (1985). *Ahkam al-Quran*. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah. [In Arabic].
- Tabari, M. (1992). *Jami' al-bayan fi tafsir al-Quran*. Beirut: Dar al-Marefah. [In Arabic].
- Tabarsi, F. (1993). *Majma' al-bayan fi tafsir al-Quran*. Tehran: Naser Khosro Publications. [In Arabic].

- Tabatabaei, M. H. (1997). *Al-Mizan fi tafsir al-Quran*. Qom: Daftar-i Intisharat-i Islami-yi Jamiat al-Modarresin-i Howze-yi Ilmiyyah. [In Arabic].
- Tusi, M. (n.d.). *Al-Tibyan fi tafsir al-Quran*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
- Wahidi, A. (1991). *Asbab nuzul al-Quran*. Research by Z. Kamal Bisayuni. Beirut: Dar al-Kutub al-Ilmiyyah, Manshurat Muhammad Ali Baydoun. [In Arabic].
- Zamakhshari, M. (1987). *Al-Kashshaf 'an haqa'iq gawamid al-tanzil*. Beirut: Dar al-Kutub al-Arabi. [In Arabic].
- Zarqani, M. A. (n.d.). *Manahil al-'irfan fi 'ulum al-Quran*. Beirut: Dar Ihya al-Turath al-Arabi. [In Arabic].
- Zubaydi, M. M. (n.d.). *Taj al-'arus min jawahir al-qamus*. Beirut: al-Maktabat al-Hayat. [In Arabic].

